

وسوسه‌ی شک

یک روز از آن کوچه اگر رد شده باشی
یک عمر بدان حلقه مقید شده باشی
آن کوچه پری‌خانه‌ی محض است و تو باید
از عاریه‌ی جسم مجرد شده باشی
تلخ است که هر روز سر این پل مشکوک
در خنده و در گریه مردد شده باشی
تا کی جگرت را بچود وسوسه‌ی شک:
«باید شده باشی و نباید شده باشی»
می‌خواهی اگر پیش تو هموار شود راه
باید که از این گردنه‌ها رد شده باشی